

مفاهیم و اصطلاحات معماری در یادداشت‌های صدرالدین عینی

بازشناسی سنت‌ها و ارزش فرهنگی آنها در ایران و نیز بازخوانی و کاوش در زبان و ادبیات فارسی در همه «زمین پارسی‌گویان» در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، از جمله تاریخ معماری، وظیفه‌ای است که هرکس در حد دانش خود باید به آن بپردازد. منابع این پژوهش بسیار است و شاید بخش مهمی از میراث ادبی و متون تاریخی فارسی را بتوان در زمره آنها شمرد.

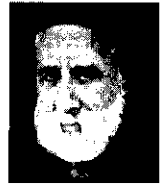
یکی از این منابع ارزشمند یادداشت‌های صدرالدین عینی است. این کتاب نخست در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۳ ش/ ۱۹۵۰-۱۹۵۴م در چند جلد در شوروی سابق منتشر شد و در سال ۱۳۶۲، نسخه مصحح آن در یک جلد در ایران انتشار یافت.^۱ در این نوشتار، ارزش‌های این کتاب را از منظر معماری، به‌ویژه اصطلاحات معماری، بررسی و معرفی می‌کنیم.

۱. صدرالدین عینی

صدرالدین عینی (۱۲۹۵-۱۳۷۴ق / ۱۸۷۸-۱۹۵۴م) در روستای ساکتری، در ریّان (ایالت) غجدوان بخارا، زاده شد. کودکی او در این روستا و نیز روستای دیهه بالا گذشت — زمستان‌ها در محله بالا و تابستان‌ها در ساکتری. با مرگ زودهنگام پدر و مادر در وبای عمومی سال ۱۳۰۷ق / ۱۸۸۹م، ناچار شد برای گذران زندگی خود و برادران کوچک‌ترش کار کند و روزگار را به‌سختی بگذراند. همان کودکی کوتاه در همه ابعاد زندگی عینی اثری عمیق به جا نهاد. در این میان پدرش، که روستایی‌ای باسواد و پرکار و دین‌دار و دشمن دروغ و جهل و خرافات بود، اندیشه او را سخت متأثر کرد. در میان یادداشت‌های او با کسان بسیاری آشنا می‌شویم که عینی آنان را چنان دقیق توصیف کرده است که گویی هر یک شخصیتی از یک نمایش‌اند؛ اما نقش پدر خود را چنان پررنگ نمایانده که گویی، به‌رغم مرگ زودرس، همواره زنده و حاضر است و عینی، همچون روزگار کودکی، همه کارها را از بیم و به‌دلخواه پدر می‌کند. به هنگام خواندن کتاب، گاه چنین به ذهن می‌آید که او این مطالب را نه برای خواننده، بلکه به شوق تشویق و تأیید پدر و برای او بازمی‌گوید.

توصیف‌های عینی زنده و دقیق و مستند است؛ آنچه را دیده و شنیده دقیقاً شرح داده و اگر نقل قولی

دایرة نفوذ فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، و در نتیجه منابع مکتوب تاریخ معماری و هنر ایران، بسیار فراتر از مرزهای سیاسی امروز ایران است. منابع مکتوب پژوهش در پیشینه این فرهنگ نیز در سرتاسر این گستره فرهنگی پراکنده است. از جمله این منابع یادداشت‌های صدرالدین عینی، از مردم بخارا، است که در نیمه سده بیستم منتشر شد. عینی اوضاع زمانه و احوال مردم روزگارش را در یادداشت‌هایش ثبت کرد. این کتاب سرشار از توصیفات زنده و مستند درباره جزئیات زندگی و امور هرروزه مردم آن روزگار بخارا است. امانت‌داری در ذکر منابع اخبار و نیز انتقاد از بزرگان و امیران زمان از دیگر ویژگی‌های بارز عینی در این یادداشت‌هاست. آنچه در یادداشت‌های عینی برای محقق هنر ارزشمند است، توصیف او از بناها و آوردن واژگان و اصطلاحات معماری است. بسیاری از این واژگان را در هیچ فرهنگ و واژه‌نامه‌ای نمی‌توان یافت. برخی نیز در مفهومی متفاوت با معنای امروزی به کار رفته است. عینی این واژگان را نه به قصد حفظ و ثبت بلکه تنها به سبب تداول آنها در زبان مردم هم‌روزگارش به کار برده است. هرچند زبان مردم بخارا از آن زمان تا کنون دستخوش تغییر شده است، در بسیاری از متون ادب پارسی، به‌ویژه آثار ادیبان فرارود و خراسان بزرگ، برای بسیاری از این واژگان شواهد بسیاری هست.



۱. صدرالدین عینی.
 مأخذ: <http://kohansara.blogfa.com>

در میان بوده، آن را با ذکر نام و مشخصات گوینده چنان آورده که پنداری همان روز ثبت کرده، تا سالها بعد به این یادداشتها بیفزاید؛ حال آنکه این یادداشتها حاصل ایام کهن سالی اوست. او این ذهن دقیق و حافظه قوی را هم، چنانکه خود گفته، وامدار پدر است که در کودکی او را به سبب فراموشی در نقل گفته‌ای از کسی و تصرف در قول او تنبیه کرد:

«بعد از این هر چیز را که بینی با دقت ذهن مانده نگاه کن. هر گپ را که شنوی با دقت گوش انداز و اگر کسی به تو چیزی گوید، یا کاری فرماید، فهمیده باشی هم دوباره پرسیده یادگیر، و احتیاط کن که گپ از یادت نرآید؛ اما هیچ‌گاه دروغ نگوی که هم شرمند می‌شوی و هم بدنام» [...] این تنبیه پدرم برای من یک تعلیم بسیار فایده‌مند شد که در حیاطم تأثیر کلان کرد و مرا با دقت‌کاری تربیه نمود. فراموش نکردن گپ‌ها، حادثه‌ها، چیزها، و آدم‌ها را به من یاد داد.^۲

شرح زندگی عینی در روستا در جلد نخست از مجلدات پنجگانه کتاب آمده است. این جلد را شاید بتوان یکی از بهترین منابع شناخت زندگی روستاییان فرارود (ماوراءالنهر) پیش از انقلاب اکتبر و صنعتی شدن آن سرزمین دانست. چشمان تیزبین عینی هر چه را چشم مردم‌شناسی خبره و بومی در زندگی روستاییان می‌بیند دیده و با زبانی گویا و زیبا و شیرین و خواندنی تشریح کرده است: جشن‌ها و عزاداری‌ها، تولد و مرگ، مساجد و مزارات، کار و تفریح، خوراک و پوشاک و چگونگی تهیه آنها، طب سنتی در روستا، تقویم کشت‌وکار، کارهای گروهی و شیوه مدیریت مردمی، باورها و خرافات، اشعار و افسانه‌های عامیانه، آموزش‌های سنتی، موسیقی مردمی، معماری خانه‌ها و باغ‌ها، وضعیت اقلیمی و بلاهای طبیعی و اثر آنها بر زندگی مردم — گزارشی مردم‌شناسانه اما در قالب خاطرات بسیار.

شرح عینی از «سیر»^(۱)ها بی‌تردید از بهترین منابع شناخت مفهوم تفرج و تفرجگاه در فرهنگ ایران کهن است. او جزئیات مراسم جشن را موبه‌مو بازگو کرده و حتی مکان برگزاری و شیوه اجاره و آماده‌سازی آن را از قلم نینداخته است: نقالان و مداحان و قهوه‌خانه‌ها و بازارهای موسمی حاشیه جشن و مسابقه آتش‌بازی و فشفشه‌بازی و جنگ گاو و گوسفند و خروس و حیوانات

(۱) جشن‌هایی که در زمانی معین و مناسبتی خاص یا مراسمی ویژه برگزار می‌شد؛ از آن جمله، سیر نوروزی، سیر گل سرخ، و سیر درویش‌آباد.

(۲) لوطیان

(۳) بزرگ‌ترین قسم و سوگند آفتگان بخارا

(۴) رهاکن

دیگر و اسب دوانی و خرتازی و حتی کوکنارخانه‌ها و شیرک‌ش‌خانه‌ها. اصطلاحاتی که او درباره تفرج به کار می‌برد بسیار متنوع است و هریک معنی و کاربرد خاص دارد؛ واژه‌هایی چون سیرانگاه، نغزگشت، گلگشت، و سیاحت. شرح این جشن‌ها، به‌ویژه سیر نوروزی در «چهارباغ شیربُدن» که به فرمان امیر بخارا برگزار می‌شد، یادآور جشن‌های امیر تیمور گورکانی در آن دیار است و شرحی که کلاویچو از آن آورده است.^۲

۲. زبان و قلم عینی

شیوه نگارش عینی برای برخی از محققان یادآور قلم ابوالفضل بیهقی است:

قدرت نویسندگی مؤلف و هنر توصیف او در نوع خود کم‌نظیر است و یاد ابوالفضل بیهقی را در ذهن خواننده بیدار می‌کند. برای نمونه، می‌توان ماجرای «جنگ ملابان با عرابه‌کش» را از جهاتی با ماجرای «بر دار کردن حسنگ وزیر» مقایسه کرد.^۲

زبان عینی به لحاظ حفظ بسیاری از واژگانی که امروز مهجور شده بسیار مهم است. لحن داستان‌گویی او بر این رنگ‌وبوی کهن می‌افزاید. نمونه‌ای از آن، داستان جنگ مخدوم‌گو با یکی از آفتگان^(۱) بخارا — روزی بدرت است و آنچه روزی بدرت هنگام شکست و تسلیم می‌گوید: «ستار،^(۲) سر ده^(۳) که شهرم را دادم!» گذشته از زبان فاخر عینی و بسیاری واژگان مشابه با تاریخ بیهقی، دقت گفتار و وسواس او در ذکر منبع خبرهایی که خود شاهد آن نبوده نیز یادآور تاریخ بیهقی است. عینی، بیهقی توده مردم بود، نه دربار امیران. او با بزرگان و «بای‌ها» و امرا آمدوشد نمی‌کرد که هیچ؛ «کلان‌گیری» و غرور آنان را هم تاب نمی‌آورد. حتی هنگامی که در خدمت یکی از بهترین و دانشمندترین آنان، شریف‌جان مخدوم، بود که به گواهی نوشته‌های عینی حقی بزرگ به گردن او داشت، باز از تیزی و انتقاد غافل نمی‌شد و ضمن برشمردن خوبی‌های او، عیب خست در عین ظاهر به بخشندگی‌اش را گوش‌زد می‌کرد. او اطرافیان خود، از دوست و بیگانه، را که بیشتر از مردم فرودست بودند با دقت و ریزییی وصف کرده است: از کمپرزین پنبه‌فروش و هندی سودخور و عبدالعزیز سمرقندی قوال و معتادان کوکناری، تا هم‌درسان و هم‌حجره‌هایش در مدرسه. اما

شرح اوصاف امیر بخارا و قاضی کلان، همانان که عینی در دوره‌ای بدناچار مدیحه‌گوی بی‌جیره و مواجب آنان بود، کم‌رنگ و گذراست. البته اوضاع و احوال زمان نگارش این یادداشت‌ها را هم، که پس از انقلاب کمونیستی و در زمان استالین بود، نباید از یاد برد؛ به‌ویژه آنکه در همان دوره، عینی نیز مشمول تصفیه‌های استالین شده بود و اگر پایردی لاهوتی شاعر^۶ نبود، شاید کارش به حبس و زندان و تبعید به سیبری هم می‌کشید. سعیدی سیرجانی در این زمینه آورده است:

عینی [...] از نوشتن دنباله شرح حال خویش خودداری کرده است؛ و با آنکه سال‌ها برای این کار مجال داشته و در واپسین روزهای پیری هم نیروی قلمش کاستی نگرفته، از پرداختن به حوادث بعد از انقلاب به‌عمد صرف نظر نموده است. تصور من این است که مرد آزاده نخواست است در مداحی مستندنشینان کرملین و دستگاه دیکتاتوری جبار استالین به همان نکبتی آلوده شود که مداحان دربار و امیر بخارا آلوده شده بودند؛ و این پرهیز، در حد خود، کم فضیلتی نیست.^۷

تشابه عینی و بیهقی را می‌توان از زاویه‌ای دیگر هم دید: با آنکه روایت او از زبان اول‌شخص (من) است؛ خودمخورانه نیست — او شاهد و راوی است، نه قهرمان داستان. حتی هنگامی که از رنج‌های مبارزاتش سخن می‌گوید، که به دستگیری و شکنجه او و مرگ یکی از یاران در برابر چشمانش انجامید، باز عینی در مقام قهرمانی ملی و خلقی نیست، بلکه طلبه فقیری است که از تهی‌دستی و بی‌نوایی و مرگ برادران کوچک‌ترش، یکی بر اثر گرسنگی و دیگری به دست عمال امیر بخارا، به تنگ آمده است.

۳. معماری در یادداشت‌های عینی

پیش‌تر گفتیم که عینی با دقت و ظرافت هر چه را دیده در نهایت شیوایی وصف کرده است. توصیف آثار معماری نیز از آن جمله است. یادداشت‌های عینی سرشار از واژگان و توصیف‌های معماری است. بسیاری از این واژگان، با وجود کاربرد در آثار کسانی چون ابونصر قباوی، مترجم تاریخ بخارای نرشخی، و بیهقی و نیز بسیاری از شعراء، در هیچ فرهنگ و واژه‌نامه‌ای نیامده است. بسیاری از واژگان نیز با معنایی متفاوت با معنای رایج در زبان معیار فارسی

به کار رفته است؛ مثلاً «خانه» به معنی اتاق، «آشیانه» به معنی طبقه، «طبقه» به معنی لنگه، «روی» به معنی حیاط و صحن، و «روی‌دریچه» به معنی باغچه‌دار. گاه مقایسه و ازگان محرک تحقیق بیشتر می‌شود؛ مثلاً امروزه چهارباغ دو معنا دارد: یکی باغی متشکل از تقاطع دو خیابان عمود بر هم که در چهار کنج آن گل و درخت کاشته و در محل این تقاطع یا در انتهای آن کوشکی ساخته باشند؛ دیگری خیابانی متشکل از معبرها و چهار باغ طویل در میان آنها. اما از یادداشت‌ها چنین برمی‌آید که چهارباغ مجموعه باغ‌هایی در چهار سوی یک بناست؛ و بنا بر این، در هر بنایی می‌شود چهارباغی ساخت؛ مثلاً در مسجد یا در آسیاب. در این معنی، در جایی از یادداشت‌ها آمده است:

طرف شرق این تنگ‌کوچه را مکتب، مسجد، و چارباغ وی، و طرف غربش را یک حولی^(۵) کلان، که در آمدش^(۶) از کوچه کلان بود، احاطه می‌کرد.^۸

در ادامه، چند نمونه از توصیف‌های معماری عینی را می‌آوریم:

(۵) حیاط
(۶) ورودی‌اش

۳-۱. خانه‌ای روستایی

خانه‌ای که وصف آن را در اینجا می‌خوانید خانه‌ای است که عینی روزگار کودکی را در آن گذرانید. این خانه کارگاه نجاری و سنگ‌تراشی و بافندگی پدر او هم بود.

یک حولی یک درجه وسیع، سه طرف این حولی با چارباخسه^(۷) دیوار احاطه یافته، طرف جنوبش بی‌دیوار بوده، به باغچه روی‌دریچه^(۸) [...] می‌پیوست که وی با دیوار دویاخسگی، از زمین‌های کشت جدا می‌شد. طرف شرقی این حولی به حولی همسایه، طرف غربی‌اش به یابان^(۹) کشتزار، و طرف شمالی‌اش به کوچه کلان دیهه می‌رسید که دروازه‌اش هم از همین طرف بود. در پیش دروازه و پیوسته به دروازه خانه، یک آغل پاخسگی و در قطار آغل یک ساباط چارباپندی پاخسگی بوده؛ در روبه‌روی آغل و ساباط، یک مهمان‌خانه خشت خامی با صفه‌اش بنا یافته بود. در پایگه^(۱۰) مهمان‌خانه، یک دکان بافندگی شناندگی^(۱۱) بوده؛ در طرف جنوب مهمان‌خانه و پیوسته به وی، یک ایوانچه و در زیر ایوانچه، یک دکانچه^(۱۲) چرخ آسیاتراشی بود. پیش ایوانچه و طرف جنوب مهمان‌خانه را درختان زردآلوی باغچه در تابستان سایه‌اندازی می‌کردند. در

(۷) چینه، دیوار گلی؛
واحد دیوار گلی

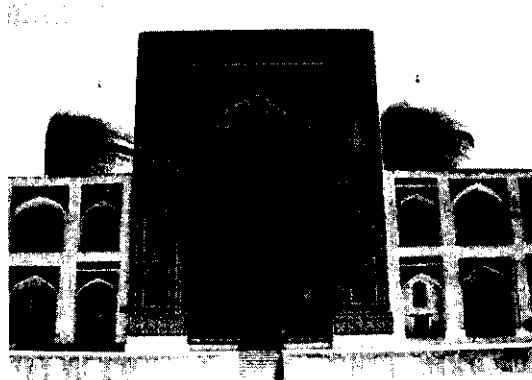
(۸) باغچه حیاط

(۹) یابان، صحرا

(۱۰) درگاه، آستانه،
صفی نعل

(۱۱) نشانده، تعبیه

(۱۲) کارگاه کوچک



۲. (راست) مدرسه میرعرب که عینی سالها در یکی از حجره‌های سکونت داشت. مأخذ: <http://www.panoramio.com>

۳. (چپ) منظره شهر قدیم بخارا. مأخذ: کتاب المسلمون فی الاتحاد السوفییتی. چاپ مسکو، ۱۸

بسیار سخن رفته است — روستا را ترک کند و به اطاعت از آخرین وصیت پدر به بخارا بیاید:

[درس] خوان، در چگونه دشواری باشد هم خوان؛ لیکن قاضی نشو، رئیس نشو، امام نشو، اگر مدرس شوی میلت ...^{۱۲}

روزگار عینی تا پیش از انقلاب به‌تمامی در این مدارس گذشت و او به سبب تنگ‌دستی و ناتوانی از خرید حجره‌ای در مدرسه، بارها از این مدرسه به آن مدرسه آواره شد، تا به کرم بزرگی که نامی از او به میان نیامده، اما گویا همان شریف‌جان مخدوم بوده است، سرانجام پس از چند سال صاحب حجره‌ای ثابت شد. عینی ضمن شرح مدارس نکته‌ای ظریف آورده و آن روش امیر شاه‌مراد (معصوم‌بی)، از سلسله مغتیبان بخارا، است در تشویق مردم به مرمت مدرسه‌هایی که ویران شده بود. بدین‌سان هرچند مدرسه از حالت وقف خارج شده بود و خرید و فروش می‌شد، احساس مالکیت باعث آباد کردن ویرانه‌های مدارس می‌شد:

بناهای مدرسه‌های بخارا، مانند مدرسه‌های دیگر قسم آسیای میانه، بیشترین دوآشیانه^(۱۷) و بعضاً یک‌آشیانه بوده، ما تا امروز نمونه‌های آنها را هم در بخارا هم در سمرقند هم در تاشکند و دیگر شهرها می‌بینیم. مدرسه‌ها در بیرون و درون صحن وسیع سنگین، دیوارهای با خشت پخته ساخته‌شده مستحکم، طاق‌ها، رواق‌ها، و گلدسته‌های پرشمس داشته، بیشترین پیش‌طاق‌ها^(۱۸)، گنبدها، و دیوارهاشان کاشین‌کاری^(۱۹) بودند؛ اما جای باششگاه^(۲۰) اساسی، که حجره‌های آنها بودند، در غایت تنگی و تاریکی بوده بیشترین برای خواب‌وخیز دو کس به‌زور کفایه می‌کردند. بیشترین این حجره‌ها یک‌دره و پیش‌رواق بوده، هم آدم، هم هوا، و هم ضیاء از همان یک در می‌درآمد. به اعتبار اکثریت، جای آشپزی، هیزم و اینگشت^(۲۱) گذاری و دست‌وروی‌شویی هم در پایگه همین حجره‌های تنگ‌جای گیرانده شده است. [...]

طرف شمال مهمان‌خانه، یک صفة تابستان‌نشینی بود که یک درخت توت کلان بلخی در وی هم خدمت میوه‌داری و هم وظیفه سایه‌داری را به‌جا می‌آورد. در پایان صفة مهمان‌خانه تا ساباط، یک چقوری^(۱۳) بود که وی را تعفدان می‌نامیدند. پارو و خاک‌روبه‌های حولی در آنجا غون‌کرده^(۱۴) می‌شدند. این دایره حولی بیرون نامیده شده و از پهلوی ساباط با یک راهرو به طرف حولی درون گذشته می‌شد. در آنجا، در پشت آغل و ساباط، دو خانه^(۱۵) چوب‌کاری به هم روبه‌رو بنا یافته بودند، که هر کدام از این خانه‌ها چار در، دو از طرف شمال و دوی دیگر از طرف جنوب، داشتند. درهای جنوبی خانه جنوبی به طرف روی درپچه باغچه، و درهای شمالی خانه شمالی به طرف دیوار بلند کوچه گشاده می‌شدند. بین این دو خانه روی حولی به شمار رفته، باقی درهای‌شان به همین طرف گشاده می‌شدند و روی حولی را دو درخت زردآلوی کلان سایه‌داری می‌کرد. در طرف شرقی روی حولی دو ایوانچه بود، که یکی برای خانه جنوبی و دیگری برای خانه شمالی وظیفه آش‌خانگی^(۱۶) و تنورخانگی را ادا می‌نمودند. ایوانچه‌ای که به خانه شمالی عائد بود، در قطار آتش‌دان، یک دکان چرخ آسیاتراشی هم داشت. خانه جنوبی پهلوی دهلیز بوده، کفش‌کنش در پایگه خودش بود. خانه شمالی دهلیز داشته باشد هم، وی تنها برای درآمد و کفش‌کنی نبوده؛ در آنجا یک دکان بافندگی هم بنا یافته بود. در طرف غرب روی حولی، در پشت آغل و ساباط و پیوسته به آنها، یک صفة دراز بود که باشندگان این دو خانه در ایام تابستان، شبانه، در آنجا می‌نشستند.^{۱۱}

(۱۳) گودی

(۱۴) جمع‌آوری

(۱۵) اتاق

(۱۶) آشپزخانه‌ای

(۱۷) دو طبقه

(۱۸) سردرها

(۱۹) کاشی‌کاری

(۲۰) اقامتگاه

۳-۲. مدارس بخارا

بخت عینی بلند بود که به‌رغم تنگ‌دستی و یتیمی توانست به تشویق شریف‌جان مخدوم — بزرگی که گوهر وجود عینی را دریافته بود و در جاهای دیگر کتاب نیز از او

(۲۱) زغال

مدرسه‌ها را از گذشتگان بعضی حکم‌داران و بایان^(۳۳) که یا علم‌دوست بوده‌اند و یا شهرت‌پرست ساخته در راه خدا وقف کرده‌اند. این چنین اینها زمین‌های کارم^(۳۳)، سرای‌ها، دکان‌ها، حمام‌ها، و عموماً یک چیز درآمدناک نجینده^(۳۴) را به مدرسه‌شان وقف کرده، درآمد آن چیز را اول به تعمیر شکست و ریخت بنا و بقیه‌اش را به طلبه‌ها، به امام و مدرّس و به دیگر کسانی که در خدمت آن مدرسه دخل دارند، با سهم‌های معین، تخصیص کرده‌اند.

در آخرهای دوره حکمرانی استرخانیان، خصوصاً در زمان ابوالفیض خان [۱۱۲۰-۱۱۶۲ق] / (۱۷۰۸-۱۷۴۸م)، مدرسه‌های بخارا و سمرقند تماماً ویران و خراب شده بودند. مدرسه‌های سمرقند پاده‌خانه^(۳۵) و مدرسه‌های بخارا غریب‌خانه گردیده بودند. در مدرسه‌های این دو شهر هم، در کاغذگیر (در پرده) و دیگر اسباب‌های چوبین نمانده، حجره‌ها شکل سغانه^(۳۶)‌های ویران را گرفته بودند. زمین‌های وقف این مدرسه‌ها ناکارم^(۳۷) شده، یا اینکه ملک خصوصی یگان بای، یا تتخواه یگان عمل‌دار گردیده مانده بودند. [...] مدرسه‌ها از جهت ویرانی‌شان قابل استقامت نبودند؛ نه خزینة حکومت مبلغ بر زیادی داشت که آن بناهای ویران را تعمیر نماید و نه درآمد وقف نو جاری کرده شده به درست کردن شکست و ریخت آنها می‌رسید. بنا بر این، امیر شاه‌مراد درباره تعمیر حجره‌های مدرسه به مضمون زیرین یک فرمان اعلان کرد: «هر طلبه‌ای که یکی از حجره‌های مدرسه را با خرج و محنت خود آباد کرده در وی نشیند، آن حجره از آن وی باد؛ و هر وقت که او خواهد، با گرفتن مبلغ در تعمیر صرف کرده‌اش می‌تواند آن حجره را به طلبه دیگر گذرانده. این تدبیر نتیجه خوب داده در مدت دو سال مدرسه‌های بخارا و سمرقند آباد شدند.»^{۱۱}



ت ۴. چشم‌انداز بخارا از فراز ارگ. عکس از مجموعه شخصی فرهاد نظری

همچنین برای آشنایی بیشتر با کاربرد واژه، شاهدی هم از متن آوردم.

آب‌چیلای: زمینی که زه آن بالا باشد. زمین سست ماسه‌ای کنار دریا یا رودخانه

از بس که آنجا کول و زمینش آب‌چیلای است، عمارت آنجا دیر نمی‌پاییده است. (۲۷۶)

آب‌خانه: زندان موقت، بازداشتگاه
من امروز می‌فرمایم که روزانه یگان‌بندی کهنه بی‌کس را به جای او به نام او از زندان به آب‌خانه برای کشته شدن رسانند. (۲۸۰).

آب‌گذر: که آب در آن نفوذ کند، مقابل آب ناگذر
کفش سرپایی محلی آب‌گذرم کی‌ها دریده رفته بود. (۳۵۵)

آب‌گریز: آبرو، راه عبور فاضلاب، گنداب‌رو
آب‌های برف، باران، و زه‌آب‌های شهر در آنجا غون شده در مدت چندین سال این آب‌گریز گندیده رنگ سبز سیاه‌تاب پیدا کرده است. (۲۶۵).

آتشدان: اجاق، بخاری هیزمی

برای آتشدان هیزم شکسته می‌دادم. (۶۹۹)
آخورچه: واشدگاهی که در دیوار سازند به شکل آخور، آخورچه دست‌وروشویی
در یک طرف پایگه‌اش یک آخورچه دست و روشویی بود که آب از یک سوراخچه به زیر آن، به یک تغاره می‌ریخت. (۱۸۲)

آزاده: اعیانی، اشرافی، زیبا، راحت (مثلاً «خانه بسیار آزاده»، «بهترین جای خانه‌ها و آزاده‌ترین‌شان»)

۴. اصطلاحات

این اصطلاحات و واژگان و تعریف و معنای آنها را، از منظر شناخت اصطلاحات معماری در یادداشت‌ها، از واژه‌نامه پایان کتاب برگزیده و در متن تعریف آنها اندکی تصرف کرده‌ایم. اندک واژگانی که از چشم تیزبین سعیدی سیرجانی دور مانده و بر حسب اتفاق هنگام مطالعه به چشم آمد نیز بر این اصطلاحات افزوده شد و هر جا در درستی معنی آنها تردید بود، نشان [؟] نهاده شد (از آن جمله غلطیدن، نویر آری، پیش‌رواق، توی‌خانه، پیاده‌گرد).

ما در یک خانه بسیار آزاده درآمدیم. (۳۹۰)

آش‌دان: اجاق خوراک‌پزی؛ جای طبخ غذا

در این حجره نه آش‌دان بود نه جای دست‌وروشویی.
(۳۹۹)

آش‌خانه: آشپزخانه

دو ایوانچه بود که [...] وظیفه آش‌خانگی و تنورخانگی
را ادا می‌نمود. (۱۱)

آشپان: طبقه، آشکوب

کوجه‌های تنگ که در دو طرف آن خانه‌های دو آشیانه
و سه آشیانه بنا یافته بودند. (۱۲۰)

آفتاب‌رویه: آفتاب‌گیر، جای آفتاب‌رو، رو به آفتاب

دام‌آبای به خدمتگاران خود فرمود که تای‌های پخته^(۲۸)
را در آفتاب‌رویه‌ها گذاشته خشکانند. (۳۹۱)

آرغَمچین: طناب، ریسمان

دوکس از آنها یک فوته^(۲۹) سه‌متری^(۳۰) را آرغَمچین‌وار
تافته [...] آن فوته را از دو طرف کشیده روبه‌روی هم
ایستادند. (۲۰۱)

(۲۸) عدل‌های بنیه

(۲۹) دستار، فوطه
(۳۰) سه‌متری

آستاخانه: کارگاه

فردای آن روز، من همراه بابا به استاخانه‌ای که صفر و
حاتم کار می‌کردند، رفتم. (۴۶۵)

استقامتگاه: منزلگاه

در بین استقامتگاه من و آن گذر، تنها مدرسه حسین‌بای
بود. (۵۶۳)

استقامت‌گرو: رهن تصرف، رهن

اگر به خریدن حجره پولش نرسد، حجره‌ای را
استقامت‌گرو می‌گرفت. (۱۶۲)

استقامتی: مسکونی

او را در مدرسه عالم‌جان مؤذن کرده از همین مدرسه به
او حجره استقامتی یافته داده است. (۳۸۰)

انداویدن: اندودن

برای انداویدن قسم پایانی دیوارهای خانه، گل‌گج را
با خاکه اینگشت آسیخته رنگ سیاه‌چه تیار کرده بودند.
(۱۵۱)

اهالی‌نشین: آباد، مسکون

هنوز بعضی از آن قلعه‌ها [مانند قلعه زنده‌نی و قلعه
پیش‌کوه] اهالی‌نشین بوده‌اند. (۶۵۶)

(۳۱) گودی

ایزاره: آزاره

استاها در آن وقت به ایزاره دیوارهای خانه که مردم

ایز[اره] دیواری می‌گویند کار می‌کردند. (۱۵۱)

باششگاه: مسکن، محل اقامت

در باششگاه نو، احوال زندگی ما خیلی سخت شد.
(۱۲۶)

بالا پوشیده: مسقف، سقف‌دار، مقابل بالاگشاده

در صفة طرف شرقی سرحوض، یک جای‌خانه
بالاگشاده برپا شده بود. (۹۸)

بالاحجره: حجره بالایی، بالاخانه، اتاق در طبقه دوم

حجره‌اش بالا حجره خوش‌هوا و روبه‌روی حوض
غازیان بود. (۴۹۹)

بالار: تیر چوبی برای پوشیدن سقف (در بخارا بزرگی و

کوچکی خانه — اتاق — را بر حسب تعداد ستون‌هایش
می‌سنجند. خانه‌های بزرگ یازده بالار است و کوچک‌تر

نُه بالار و بعد از آن هفت و پنج بالار. به گفته اسدی

طوسی «بالار درختی سطر باشد که خانه بتوان بدو
پوشیدن!»؛ تیر چوبی سقف

[...] یک خانه کلان و بلند پاخسه‌گین بود که که

کلانی‌اش از خانه‌های نشست‌نُه‌بالار مقرر قریب
چهاربرابر می‌آمد. (۲۱)

بالاگشاده: سرگشاده، بی‌سقف، مقابل بالا پوشیده

سرحوض یک جای‌خانه بالاگشاده برپا شده بود.
(۹۸)

برآمدگاه: جای بالا رفتن، جایی که برآمدن و فرار از آن

آسان باشد

[پسر از ترس پدر] از حولی درون به روی دریچه گذشته
به برآمدگاه رفته ایستاد. (۵۸)

بُرِشگاه: مقطع، ملحقاً، محل برخورد دو خط یا دو جاده

در برشگاه همین دو راه، درگوشه شرق و جنوبی‌اش،
یک کول کلان هموار بی‌آب واقع شده است. (۳۵)

بِناکاری: ساختمان، بنا سازی

اگر بین یک استاد و صاحب کار ویران‌شده استا بناکاری
را ناقم پرتافته رود، استای دیگر حق نداشت که آن

عمارت را تمام کند. (۴۷۰)

بنایِ فسرده: بنای کهنه و فرسوده

بنای فسرده آسیاخانه با وزنی ریگ در درون گوم^(۳۱)
فرورفته، همه اسباب آسیا هم در زیر مانده است. (۳۰)

بند: سد، دیواره

[لطف‌الله] به بالای بند خاک خشک پرتافته بند را از

خوف آب‌بری امین نمود. (۵۷)

در طرف دست چپ راه، میدانی بود که [...] در وی مسجد پنج‌وقتی بنا یافته بود. (۷۰۰)

بی‌بیرون: بدون بیرونی، خانه‌ای که بیرونی ندارد

پهلودری: چهار چوب [؟]

به حیرت از پدر و مادر یک حولیچه بی‌بیرون یک خانه‌ناک^(۳۲) و یک حجره از مدرسه محمدعلی حاجی و یک حجره از مدرسه سوزنگران میراث ماند. (۴۹۶)

(۳۲) خانه کوچک بی‌بیرونی تک‌اتاقی

شریکان کم‌قوت‌تر خود را یا کتف و بازوری خود به پهلودری در درآمد فشرده به مردم می‌رسانیدند. (۵۵۹)

پاخسگی: چینه‌ای، پاخسه‌ای

(۳۳) فقیر

پیاده‌گرد: پیاده‌رو
زیر این تالار، یک راه پیاده‌گرد پشت‌ماهیگی بود که در وقت باران آب بر وی نمی‌ایستاد. (۲۱۵)

این دیبه [محلّه بالا] از حد زیاد قشاق^(۳۳) بوده، اکثر خانه‌هایش پاخسگی بود. (۷)

پاخسه: چینه، دیوار گلی

پیره‌ه: راهی که بر اثر رد پای رهگذران پیدا شده باشد در بین چلیق[؟]ها و کولک^(۳۴)ها، پیره‌ها پیدا شده نقش قدم‌های آدم را نشان می‌دادند. (۲۷۲)

سه طرف این حولی با چار پاخسه‌دیوار احاطه یافته، طرف جنوبی بی‌دیوار بود. (۱۰)

پاخسگین: چینه‌ای، گلی

(۳۴) آبگیر

پیش‌رواق [؟]:
بیشترین این حجره‌ها یک دره و پیش‌رواق بوده، هم آدم، هم هوا، و هم ضیاء از همان یک در می‌درآمد. (۱۶۰)

در روی حولی، یک خانه بسیار کلان و بلند پاخسه‌گین بود. (۲۱)

پاغنده: پله، پله نردبان و پلکان [؟]

پیش‌طاق: سردر
این مدرسه از درون در شمال و جنوب دو پیش‌طاق بلند داشت. (۱۲۴)

[صفه] از روی حولی نیم متر بلندی داشته با سه پاغنده زینه بر روی وی برآمده می‌شد. (۲۷۳)

پایگه: درگاه حجره، کفش‌کن حجره

پیشگاه: صدر مجلس، بالای اتاق، پیشگه، مقابل پایگه مهمان خود را آورده به پیشگاه حجره‌اش شنانده است. (۴۱)

من رفته به خانه درآمده در پایگه راست ایستاده سلام دادم. (۱۵۴)

پرتو: زیاد، اضافی، یدکی (در پرتو: در فرعی خانه، در اضافی خانه)

پیشگه: بالا، صدر، پیشگاه
اکه‌ام در پیشگه خانه نشسته درس تیار می‌کرد. (۲۶)

از پس آنها از چله‌خانه برآمده به در پرتو مزار رفتیم که از آن در برآمده به رباط متولی رفته می‌شد. (۲۹۱)

پس‌خمی: پناهگاه، مخفی‌گاه

پیش‌مسجد (مکتب پیش‌مسجدی): مکتبی که در حیاط مسجد تشکیل شود
این دیبه در پیش‌مسجد مکتبی داشت. (۶)

آخر او به یک پس‌خمی رسیده ایستاد. (۲۹۵)

پست‌کوچه: پس‌کوچه

تاکچه: تاکچه
از تاکچه یک کتاب را گرفت که در وی با خط خودش چیزهای گوناگون نوشتگی بود. (۸۵)

در آن وقت در پست‌کوچه پشت مسجد، خیبر را سوار شده خرتازی می‌کردم. (۶۰)

پشت‌ماهیگی: گرده‌ماهی

تیریزه: تیریزه، پنجره، دریچه
از تیریزه نگاه کردم، مالاها با کلنک و تیشه به هر سو می‌دویدند. (۸۱۷)

یک راه پیاده‌گرد پشت‌ماهیگی بود که در وقت باران آب بر وی نمی‌ایستاد. (۲۱۵)

پله‌جای آخری: آخرین پله، آخرین مرحله، ایستگاه آخر

تعف‌دان: «جای چقور حولی»، جای گودی که به منزلت زباله‌دان خانه است
در پایان صفه مهمان‌خانه تا ساباط، یک چقوری^(۳۵) بود که وی را تعف‌دان می‌نامیدند. پارو و خاک‌روبه‌های

پله‌جای آخری‌اش [(آخرین مرحله خردوانی)] پیش مدرسه چوبین بود. (۱۰۵)

پنج‌وقتی (مسجد): مسجدی که در آن هر پنج نماز را به جماعت بگزارند

(۳۵) گودی

معماری در یادداشت‌های عینی

حولی در آنجا غون کرده می‌شدند. (۱۰)

کرده نشستیم. (۲۴۱)

تک شفتی: زیرسفتی

جانسرك در: شب‌بند در [؟]

[...] جانسرك در را گشاده سراسیمه‌وار به حجره
کشاده می‌شد، جایی نبود که از آنجا روشنی درآید.
درآمد. (۵۷۳)

در وی غیر از دو روزن تک شفتی که به طرف کوچه
کشاده می‌شد، جایی نبود که از آنجا روشنی درآید.
(۴۲۲)

تک کرسی دیوار: پی دیوار

چارباغ (چهارباغ): محوطه‌های چهار طرف خانه هر
کس که ممکن است کوچک یا مرکب از چند هکتار
زمین و دارای اشجار مثمر و غیرمثمر و زراعت باشد
(این چارباغ‌ها برای استفاده خانوادگی و مهمانی‌ها به
کار می‌رود و بهره‌برداری از میوه به منظور فروش بسیار
نادر است؛ زیرا غالب افراد — در شهر کمتر و در روستا
بیشتر — خود درختان میوه دارند و بدین سبب، در بازار
بخارا میوه کمتر عرضه می‌شود و در مجموع رغبت اهالی
هم به مصرف میوه زیاد نیست.)

در آن رخنه تک کرسی دیوار پاخته [ای] به تازگی
کشیده شده بود که از لب زهکش یک گز بلندی داشت.
(۲۷۲)

تنگ کوچه: کوچه تنگ و باریک

طرف شرق این تنگ کوچه را مکتب، مسجد، و چارباغ
وی [...] احاطه می‌کرد. (۳۱)

توربه: تنبوشه

در طرف شمال دیهه ساکتی، یک قطعه زمین زردآلودار
بود که وی را چارباغ قاضی می‌نامیدند. (۳۰)

اگر توربه‌های چوبی^(۳۴) یا سیمینتی^(۳۷) نباشد، چه ضرر
دارد؟ (۵۴۴)

(۳۴) چینی
(۳۷) سیمانی

توربه‌شینی: تنبوشه‌نشانی، کار گذاشتن تنبوشه‌ها،
لوله‌کشی

چارپابندی: محل بستن موقت چهارپایان
در پیش دروازه و پیوسته به دروازه خانه، یک آغل
پاختگی و در قطار آغل یک ساباط چارپابندی
پاختگی بود. (۱۱)

برای آب‌انبارسازی و توربه‌شینی اگر باز هزار صوم
طلا لازم شود [...] (۵۴۵)

توی خانه: مهمان‌خانه

چارچیلیک: صلیب، چلیپا
در یک سر وی، یک پره چارچیلیک‌شکل برآورد.
(۵۲)

خواجگان با یک حشمت امیرمانند از شهر سمرقند به
دیهه ده‌بید، به توی‌خانه رفته‌اند. (۱۲۹)

ته‌خانه: زیرزمین، اتاق زیرین

چارکنج (چارکنجه): چارگوشه، چهارضلعی، مربع یا
مستطیل
[...] در نتیجه، یک میدانچه چارکنج به وجود آورد.
(۲۶۶)

قسم زیرین آن میان بست مانند ته‌خانه بوده در آنجا
هیزم، انگشت، خم‌آب، [...] و دیگر کالاها می‌ایستادند.
(۷۵۳)

تیریزه: ارسی، دریچه، پنجره حجره

چارکنج برابر: مربع
بعد از پایگه، کفش‌کن، جای نشست سر می‌شد که وی
چارکنج برابر بوده [...] (۵۲۹)

وقتی که به پیش تیریزه رسیدیم، در آنجا از رفتن باز
ایستاده به درون مهمان‌خانه چشم دوختیم. (۵۶۹)

تیریزه شیشه‌گین: پنجره شیشه‌دار

چرکاب‌خانه: کثافت‌دان، مزبله
بعد از آن، به چرکاب‌خانه سربازان کفکاز او درآورده
نگه دارند. (۲۵۰)

اما حجره‌های پیش مسجدها را که وقف نداشتند [...] هر
چند عمارت خوب و تیریزه‌های شیشه‌گین داشته باشند
هم کسی نمی‌خرد. (۱۶۲)

چیلیکی: چلیپاشکل [؟] (در بخارا به نخ‌ریسی با دوک
چوبی چلیپاشکل چیلیک‌ریسی می‌گویند. چلیپا را هم
چارچیلیکی می‌خوانند.)

تیریزه کاغذی: «در پرده»، روزنه و پنجره‌ای که برای
روشنایی در دیوار حجره بسازند و آن را با کاغذ شفاف
یا روغنی بیوشانند

خوازه تالار [...] بر بالای ستونچه‌های قطار، که از دو
طرف بر لب جویچه‌ها بر روی زیرستون‌های چیلیکی
شناخته شده بودند، می‌ایستاد. (۲۱۵)

از دل تنگی در پرده [ای] (تیریزه کاغذی) به طرف کوچه
گشاده‌شونده حجره را وا کردم که رهگذران را تماشا

حلوآگرخانه: قنادی

در درون حولی، یک خانه کلان هست که وی
حلوآگرخانه است. (۲۰)

حوض: آب انبار، مخزن بزرگ آب

در مدرسه‌چه لب حوض ارباب، در حجره قاری عثمان
جمع شدیم. (۶۴۹)

حولی: خانه، حیاط

طرف شرقی این حولی به حولی همسایه، طرف غربی‌اش
به بیابان کشتزار، و طرف شمالی‌اش به کوچه کلان دیبه
می‌رسید. (۱۰)

حولی بیرون: بیرونی، مقابل اندرونی

این دایره حولی بیرون نامیده شده و از پهلوی ساباط با
یک راهرو به طرف حولی درون گذشته می‌شد. (۱۱)

حولی درون: اندرونی، اندرون

طرف دیگرش زنانه (حولی درون) بود. (۳۱۶)

خاذه: چوب باریک راست بلند، پاده؛ چوب

پدرم با دسکاله از آن شاخ‌ها خاذه‌های درازدراز جدا
کرد. (۲۹)

خاذه‌چه: پاده‌های کوتاه، تیرهای کوتاه چوبی

در دو طرف آن رسته‌ها با بوریا و خاذه‌چه‌ها، کپه —
مانند دکان‌ها — ساخته بودند. (۹۷)

خاذه زدن: تیرهای چوبی نصب کردن، پاده نصب کردن
در طرف شمال و شرق آن باغ هم یک قطار خاذه زده
برآمد. (۲۹)

خامه: زمینی که خاک آن سست باشد؛ توده شن و ماسه
که به صورت تپه‌های روی هم انباشته باشد، پشته، تپه
در آن جاهای بیابان، خامه‌های خردخرد ریگ سرخ و
تلجه‌های پستک‌پستک قطار شده رفته بودند. (۲۳۱)

خانه: اتاق

در طرف این خانه رهرومانند، بین بنای خانه‌های
زمستانی و شپینگ و صفه، گلزاری بود که در وی
گل‌های گوناگون نوع گوناگون رنگ شکفتگی بودند.
(۳۱۵)

خانه پایانی: زیرزمین

ما این اشیا را در یک خانه پایانی پنهان کرده ماندیم.
(۳۱۹)

خانه چوب‌کاری: اتاق چوبی

در حولی درون ما، یک خانه چوب‌کاری کهنه برای

نشست و یک خانه‌چه خشت خام برای دکان بافندگی
بود. (۳۲)

خانه‌چه: اتاقک

آنها به واسطه دیوار کشیدن به خانه‌چه‌ها جدا کرده
شدن خانه‌های نشست پیدا شده‌اند. (۳۵۸)

خانه نشست: اتاق نشیمن

آنها به واسطه دیوار کشیدن به خانه‌چه‌ها و جدا کرده
شدن خانه‌های نشست پیدا شده‌اند. (۳۵۸)

خشت پخته: آجر

پیوسته به دیواره صفة حوض، یک آخور کلان
خشت‌پختگی بود. (۴۸۵)

خلا: خلوت

شکورینگ هم که دشمن خود را در یک جای خلا
راست آورده نتوانسته گشته بود. (۳۷۸).

خلاجا: مستراح

او خط را از دست من گرفته، به طرف خلاجا رفت.
(۷۶)

خمدان: کوره سفال‌پزی، کوره آجرپزی

در اندک‌وقت چند خمدان قبور پزانه گرفته سه‌هزار دانه
آن را در پیش خمدان‌ها انبار کرده مانده است. (۵۴۴)

خوازه: داربست و چوب‌بند

خوازه تالار به شکل شیروانی (به شکل بام‌هایی که
در جاهای مسیر باران می‌سازند) بوده. (۳۱۵)

خیشت‌فرش: آجرفرش

بر روی صفة خیشت‌فرش بی‌پلاس موافق عمل‌هاشان
بالا و پایین می‌شناند. (۲۶۰)

دراز رویه: مستطیل‌شکل، کشیده، دراز

در میانه ایوان و دیوار ارگ، یک میدانچه دراز رویه‌ای
واقع شده بود. (۲۷۴)

درآمد: مدخل، ورودی

در درآمد کارخانه، خانه، ایوان، و بالاخانه‌ای بود که ما
در آنها خواب‌وخیز می‌کردیم. (۳۱۶)

در پَرده: پرده در، پرده، تیریزه کاغذی (نک: تیریزه)

در حجره باشگاه ملا حامد گشاده و در پرده‌اش
پوشاندگی بود. (۷۴۹)

درخانه: دربار، مجلس شاه و امیر، درب‌خانه

در همین وقت، از رهرو ارگ و درخانه‌چیان نمودار
شدند. (۲۵۲)

در درآمد: در ورودی

و غیر از در درآمدش [...]، دیگر نه در داشت و نه در پیچه. (۱۲۱)

در دوطبقه: در دولنگه (نک: طبقه)

در کُشش‌خانه دوطبقه کلان گاودرآمد بود. (۲۴۴)

درس‌خانه: مکتب

[...] درس‌های درس‌خانگی را چیزهای بی‌فایده و وقت‌های به آنها صرف‌شده را بر عبت می‌شمرم. (۶۸۱).

در کاغذگیر: پنجره‌ای که به جای شیشه، کاغذ روغنی بر آن چسبانده باشند

در مدرسه‌های این دو شهر [سمرقند و بخارا] هم، در کاغذگیر (در پرده) و دیگر اسباب‌های چوبین نموده. (۱۶۱)

دروازه: در خانه، در حیاط، در ورودی بزرگ حیاط

[...] دروازه را کلان گشاد؛ ما به حولی برآمدیم. (۲۳۶)

دروازه‌خانه: کریاس، دالان، سرسرای

در پهلوی دروازه‌خانه، یک ایوان عادی بود که در وی اسپان را [...] بسته می‌ماندند. (۳۲۵)

دکان‌خانه: کارگاه

پدرم باشد در روزهای رمضان در دکان‌خانه‌اش می‌خوایید. (۹۴)

دمگه: نزدیک، دم، در آستانه (دمگه آبادی: در نزدیکی‌های ده، نزدیک به دروازه آبادی)

در خارم رباط نام منزل که در دامن چول‌ملک و دمگه آبادی واقع شده است [...] (۶۴۸)

دیوارزن: بتا، کارگر بتایی

آن دو نفر تورکمن استای دیوارزن می‌باشند، که استاهای ترکمن در پاخسه‌زنی مشهورند. (۲۷۷)

راغ: شکاف در، درز، رخنه

در یک طبقگی که راغ‌هایش غد چسبانده محکم کردگی بود. (۴۵۷)

رسته: بازار، کوچه

در دو طرف این رسته‌ها، با بوریا و خاده‌چه‌ها کیه‌مانند دکان‌ها ساخته [...] (۹۷)

همچنین در رسته و بازار و تماشاخانه‌ها، هیچ تنی آسوده و بی‌غم به نظر درغی آمد. (۶۷۴)

رسته بالاپوشیده: بازار مسقف

از رسته بالاپوشیده، از میان بازار، رفته نمی‌توانستیم. (۱۲۵)

رفچه (سوپچهک): رف کوچک، طاغچه

در میانه‌جای کارخانه، رفچه‌های بالای هم، که در زبان آنجا وی را سوپچهک می‌نامند، بنا یافته بود. (۳۱۶)

رواق: تالار سرپوشیده جلو یا پشت عمارت

بیشترین حجره‌های آشیانه یکمش بکه‌رواق بوده. (۶۷۶)

روی حولی: حیاط خانه

در طرف شرقی روی حولی، در پهلوی مدان، یک خانه‌چه پیش‌ایوان‌دار بود. (۳۲۶)

روی در پیچه: باغچه حیاط، باغچه داخل خانه، گودال باغچه

طرف جنوبش بی‌دیوار بوده به باغچه روی در پیچه می‌پیوست، که وی با دیوار دویاخسگی از زمین‌های کشت جدا می‌شد. (۱۰)

روی در پیچه‌دار: باغچه‌دار

بیشترین حولی‌هایش روی در پیچه‌دار، چارباغ‌ناک، و پرمیوه است. (۵)

روی در پیچه‌ناک: روی در پیچه‌دار، دارای روی در پیچه، خانه‌ای که در حیاطش باغچه دارد

برای خود حولی روی در پیچه‌ناکی بنا کرده است. (۹)

رهرو: راهرو، دالان

در خانه‌چیان بعد از آش‌خوری به رهرو برآمده به لب صفاچه‌های زیر دیواری می‌نشینند. (۲۶۱)

رئان: بخش، ناحیه، رایان

او از دیهه راز مازر رئان و ابکند بوده. (۳۲۶)

ریگ: ماسه بادی

باغ بی‌دیوار تماماً در زیر ریگ مانده. (۲۸)

زبررو: سرانداز، تیر بلند سرتاسری (پیش‌تر در بخارا هنگام ساختن خانه، استخوان‌بندی بنا را از چوب می‌ساختند و بعد فاصله بین چوب‌ها را با خشت خام یا پخته پُر می‌کردند و روی آن را با گل و بعد با گچ می‌پوشانند. در استخوان‌بندی چوبی، چوب‌هایی را که به شکل عمود قرار می‌گرفت، قلمه می‌خواندند و سر تمام قلمه‌ها را درون شکاف یک ستون افقی سرتاسری می‌کردند که زبررو نام داشت؛ بدین معنی که از زیر تمام ستون‌ها می‌گذشت.)

تنه‌های این تاک‌ها برابر ستونچه‌ها راست تا زبررو خوازه می‌برآمدند. (۲۱۵)

زنبُر: زمبر، زنبیل، سبد، حصیری که از دو سوی آن چوب گذرانده‌اند و دو نفر، یکی در جلو و یکی در عقب، دو سر چوب‌ها را به دست گیرند و با آن گل کشند یا اشیای سنگین جابه‌جا کنند
[...] هر کدام مرده را به زنبری انداخته برداشته بردند.
(۲۶۴)

زینِه: رازینِه، پله، راه‌پله، پلکان
در آنجا زینهای بود که با وی بالا بردن گرفتیم. زینِه
تاریک و پیچ‌درپیچ بود. (۱۲۱)
زینِه‌پایه: هر پله نردبان و پلکان
من از پس او با علامت آوازش زینِه‌پایه‌ها را دست‌دست
کرده با احتیاط پای مانده بالا می‌شدم. (۳۳)
سراجِه: نردبانی که پله‌هایش از طناب باشد
به جای پایه‌های نردبان، به آنها ارغم‌چین کشید که این
را سراجِه می‌نامیدند. (۱۳۸)

سرحوض: حوض، استخر، حوض روباز
این جوان مرا تکلیف کرد که به رباط درآمده در
سرحوض در سایه درختان بنجام. (۴۸۲)
سغانِه: سردابه‌ای که مرده را در آن گذارند، مقبره
حجره‌ها شکل سغانه‌های ویران را گرفته بودند.
(۱۶۱)

سوپچِهک: رفچه‌های قفسه‌مانند
در میانه‌های کارخانه، رفچه‌های بالای هم، که در زبان
آنجا وی را سوپچِهک می‌نامند، بنا یافته بود. (۳۱۶)
سیر: جشن، تماشا، مراسم تماشا
در اول حمل، سه روز سیر و گشت عمومی کرده به
کشت و کار می‌درآمدند. (۶۹۸)
سیرانگِه: گردشگاه

در شرایط بخارای امیری که هیچ سیرانگِه و تماشاخانه‌ای
نداشت ... (۶۸۲)
سیریر: پهن، عریض، پُرپهن
در میانشان کمر بند سیریر گلیمین یا سنگ قناعت بسته
بود. (۱۹۶)

سیرِ نوروزی: جشن نوروز
هر بهار سیرِ نوروزی تشکیل می‌داد. (۶۹۹)
سیس‌خانِه: اصطبل

من در حولی بیرون در پیش سیس‌خانِه به دیوار وی
بشت داده سر دو پا نشسته ماندم. (۸۰)

سینج: ستون چوبی مستطیل‌شکلی که آن را غالباً از چوب
درخت توت می‌سازند و در بنای استخوان‌بندی چوبی
اتاق در قسمت پایین دیوار کار می‌گذارند، به نحوی که
قسمتی از آن برای زیبایی در سراسر اتاق بیرون بماند (در
روی سینج، که افقی قرار می‌گیرد، جای‌به‌جای شکاف‌هایی
تعبیه می‌کنند و داخل آنها تیرهای کوچک‌تری به شکل
عمودی می‌نهند.)

نوک زغیر اشکیل را از تک سینج مهمان‌خانه گذرانده
[...]. (۷۷)

شاخ‌جوی: جوی فرعی

شاخ‌جوی‌ها را کافته تازه کرده [...]. (۶۹)

شاهماتی: شطرنجی

در دو طرف رسته تالار، درخت‌های میوه‌دار گوناگون
با جدول‌های هندسگی در شکل شاهماتی شناندگی
بودند. (۲۱۶)

شبگاه: «روی حولی بالای بامی بالایش گشاده»، ایوانک،
بهارخواب

از جایش جسته جسته به شبگاه بالاخانه برآمد.
(۳۱۹)

شِفَت: سقف، سقف اتاق

از میانه‌های شِفَت کُشش‌خانه، در روبه‌روی میان‌جای
خندق، یک سوراخ بادکش بود. (۲۴۴)

شِپینگ: آلاچیق، سایبان

سقف شِپینگ شکل کماتی داشته پوشش شیروانی بود.
(۲۱۵)

طبقة در: لنگه در

من برای این کار از یک طبقة در کهنه فایده بردن
خواستم. (۱۳۰)

طناب: واحد مساحت زمین زراعی برابر شصت ذرع در
شصت ذرع

در دست چپ میدان، اطرافش احاطه شده‌ای بود که
وی را چل طنابی (ده گیگناری) می‌گفتند. (۷۰۰)

غُلِبِه: «قبور»، تنبوشه، لوله، غولیه، ناوه آهنی بزمه، لوله
سفالین برای عبور دادن آب در زیرزمین

ما می‌توانیم از غلبه (قبور)های سفالین که تیار کردن
آنها در خود بخارا آسان است فایده بریم. (۵۴۴)

غلطیدن: ویران شدن

[...] مسجد دیهه محله بالا غلطیده است. اهالی آنجا به

طلب استادی درودگر برآمده‌اند. (۱۶)

فسرده: فرسوده، کهنه (نک: بنای فرسوده)

او در حوالی درون یک خانه فرسوده داشت. (۳۲)

قاری‌خانه: جای قرآن‌خوانی و قرآن‌آموزی

در خردسالی‌اش، برای حفظ کردن قرآن به قاری‌خانه مانده بوده است. (۱۰۸)

قاضی‌خانه: محکمه قاضی

قاری سیم را به قاضی‌خانه کشانده است که حوالی نشست او از آن من می‌باشد. (۳۲۹)

قبور: «غلبه»، تنبوشه (نک: غلبه)

در اندک وقت، چند خمدان قبور پزنده گرفته سه‌هزار دانه آن را در پیش خمدان‌ها انبار کرده مانده است. (۵۴۴)

کارخانه: «اسب‌خانه»، اصطبل

در هر کارخانه (اسب‌خانه) سیس (۳۸) در کار شود، به بابای سیسان مراجعت می‌کرد. (۴۷۰)

(۳۸) مهر

کازه: خانه‌چه سر پالیز، خانه بسیار محقر، «چپله»، کوار، کبار، سرپناهی موقتی که در کشتزار از شاخ و برگ درختان سازند (به گفته اسدی طوسی)، «کازه نشستگاهی باشد که پالیزوانان و دشتووانان سایه‌گاه سازند از چوب و گیاه و خاشاک»

در سر خرم‌من، یک کازه (چپله) ساختیم. (۱۳۹)

کاشین: کاشی

کاشین‌های گنبد‌های مسجد کلان و مدرسه میرعرب با عکس شعله آتش چشم‌خیره‌کنانه می‌درخشیدند. (۲۴۴)

کاغذگیر: کاغذ روغنی که برای استفاده از نور پیش پنجره و روزن اتاق چسبانند

در طرف کوچه، یک در کاغذگیر داشت. (۵۳۰)

کافتن: کندن، حفر کردن، کاویدن

با فرمان او [(امیر مظفر)]، در سیرگاه، در جایی که هر تماشایی از آنجا یک بار دوبار می‌گذشت، خندقی کافته مانده بودند. (۶۹۹)

گیره فرومان: خانه‌ای که سقف‌اش با چوب مثبت‌کاری پوشیده شده باشد

خانه نه بالار کیزه فرومان بوده گیج‌کاری و دیوارهایش با نقش‌های کنده‌کاری و گل‌های گوناگون زیب و زینت داده شده بود. (۶۵۵)

کپه: سرپناهی که از حصیر و مانند آن سازند، کپر، کومه بنای بیمارخانه عبارت بود از کپه‌های بوریایی. (۵۳۲)

کُشش‌خانه: سلاخ‌خانه، کشتارگاه

از میانه‌جای شفت کُشش‌خانه، در روبه‌روی میان‌جای خندق، یک سوراخ بادکش بود. (۲۴۴)

کوکنار‌خانه: شیره‌کش‌خانه

من در رشتی همراه تغایی‌ام کوکنار‌خانه را دیدم. (۱۰۱)

کول: آبگیر، دریاچه، تالاب (نک: آب‌چیلان)

در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۴، آب‌های کول‌های درون و اطراف شهر بخارا خشکانیده شده. (۵۴۶)

گج: گج (نک: گجین)

گجین: گجین، گچی

در دیوار جنوبی‌اش، یک پنجره خُردِ گجین داشت. (۱۲۳)

گجلونده: گلوله‌های گج

گجلونده‌ها را با قلنفر (قرنفل) جوشاندن گرفته [...] (۳۸۰)

گذر: محله

از بازار خواجه‌نام، یک گذر بخارا، جایی یافتند. (۱۲۵)

گردشگاه: دالان، دهلیز، پاگرد

در آمد این حجره از یک گردشگاه بالا پوشیده تاریک هم باشد. (۱۷۲)

گل‌گج: گج سفید، گل‌بوته‌ای که با گج سفید بر سقف و ستون عمارت سازند

استاهای گل‌کار در خانه‌ها بر روی گل‌گج کنده‌کاری می‌کردند. (۱۵۱)

لای‌کاری: گل‌کاری، اندود کردن بام

در لای‌کاری در قطار خودم، دو مرد در کار درآوردم. (۴۶۰)

لب‌لب جو: کنار جوی آب، حاشیه جوی

من لب‌لب جوی دیشیخ، یک روز به بالا [...] سیر کردم. (۴۴۸)

مال‌خانه: طویله، اصطبل

زن و بیجان خود را به قسم مال‌خانه حوالی بای کوچانده آورده. (۳۷۲)

مدان: صندوق‌خانه، پستوی اتاق، انباری پستِ اتاق در طرف شرقی روی حولی، در پهلوئی مدان، یک خانه‌چه پیش‌ایوان‌دار بود. (۳۲۶)

مُعَلِّقِگی: حجره‌هایی که در گوشه‌های خالی‌مانده بالایی بین حجره‌ها بنا یافته‌اند. حجره‌هایی که در زاویه‌های طبقه دوم چهار گوشه حیاط ساخته باشند حجره‌های معلقگی‌اش [...] باز هم تنگ‌تر بودند. (۳۹۹)

مغز: درون، داخل، لای چیزی (مغز دیوار: داخل دیوار) در طرف دیگر پایگه، در مغز دیوار، حجره موری و آتش‌دان آشیزی بود. (۱۸۲)

موری: لوله بخاری و اجاق (نک: موری دودکش) موری دودکش: لوله دودکش کارخانه موری دودکش نداشت. (۴۲۲)

مهمان‌خانه: اتاق بیرونی خانه که محل رفت و آمد مراجعان است

در روبه‌روی آغل و ساباط، یک مهمان‌خانه خستِ خامی با صفه‌اش بنا یافته بود. (۱۰) میان‌بست: «بلندی حجره دوقسمت‌شده در میانه بالار، یک پوشش دیگر به وجود آورده شود» یک طبق را گرفته به بالای میان‌بست درآمد. (۱۸۹) میان‌سرای: «درآمدگاه»، کریاس، دهلیز

در میان‌سرای مدرسه (درآمدگاه) بسته خود را گشاده ... (۱۷۶)

میرزاخانه: دارالتحریر، دفتر، اتاق منشیان و محرران در تابستان در میرزاخانه قوش‌یکی نیم‌نویسی [...] می‌کرد. (۳۸۹)

نشستگاه: صفه سر نشستگاه داشت [...]. (۶۷۷).

نشیبانه: شیب‌دار، سرازیری آن غار در شکم تل نشیبانه چقدر شده می‌رفت. (۴۶)

نقشین: منقش، دارای نقش‌ونگار کاسه‌ها و طبق‌های نقشین خیلی خوب می‌برآورد. (۷۹)

نوبر آری: (۳۹) لای‌روبی رود و ایجاد بستر جدید امیر به چار حاکم تومن، [...] فرمان فرستاده است که سرشده کار رود نوبر آری را به انجام رسانند. (۶۱)

وسسه: پرواز، سقف اتاق که عبارت از چوب‌های هم‌اندازه تراشیده یا تراشیده‌ای که روی ستون‌های سقف بچینند و بالای آنها نی و روی نی غوره‌گل ریزند و با کاهگل اندود کنند بالار و وسسه و نی و بوریا خریدم. (۴۶۰)

هزم‌خانه: هیزم‌دان این نشستگاه اساساً بر بالای اینگشت و هزم‌خانه آن حجره واقع شده بود. (۶۷۷)

هشت‌رخ: هشت‌ضلعی بیوسته به وی یک شینگ بلند دراز بود که ستونچه‌هایش هشت‌رخ تراشیدگی بوده [...] (۲۱۵)

یکه‌رواق: حجره‌ای که تنها یک طرفش رواق داشته باشد حجره او یکه‌رواق بوده نسبت به حجره دادرش سه برابر فراخی داشت. (۱۸۷)

شایان ذکر است که عینی این اصطلاحات و واژگان را، همچون برخی محققان امروزی، آگاهانه با هدف ثبت و ضبط آنها در آثارش نیاورده است؛^{۱۵} بلکه تنها روایتگر صادق و دقیق زندگی خود به زبان رایج بوده و می‌توان گفت آنچه را دیده با کلمات تقاشی کرده است. شاید اگر می‌دانست که بعد از او بسیاری از این مکان‌ها و آداب و پیشه‌ها و واژگان مربوط به آنها فراموش و دگرگون می‌شود، شرح و توضیحاتی باز هم ریزبینانه‌تر به دست می‌داد؛ آن‌چنان‌که درباره مدارس بخارا و فضاها و برنامه‌های درسی آن آورده است. او تنها شمار اندکی از کلمات را شرح داده که در نظرش فهم آنها برای مردمان عام ماوراءالنهر دشوار بوده است. از همین رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که سایر واژگان در زبان مردم کوچه و بازار رواج داشته است و نتیجه فضل‌فروشی عینی به سبب آگاهی‌اش از گنجینه لغات نیست. از آنجا که بخارای امروز بخارای زمان عینی نیست؛ چه بسا که در روزگار غلبه زبان روسی و کاهش رونق زبان فارسی، بسیاری از این اصطلاحات و کلمات فراموش شده باشد؛ اما در متون نظم و نثر پارسی، به‌ویژه در آثار بازمانده از خراسان بزرگ، برای بسیاری از این واژگان می‌توان شواهد فراوانی یافت، که خود موضوع تحقیقی گسترده است. □

(۳۹) در گویش مردم دزفول، واژه «نوبر آری» در همین معنا به کار می‌رود.

کتابنامه

۱۱. یادداشت‌ها، ص ۱۱ و ۱۰.
۱۲. همان، ص ۱۳۵.
۱۳. همان، ص ۱۶۰.
۱۴. همان، ص ۱۶۱.
۱۵. مثلاً بر خلاف جعفر شهری در قند و نمک، حافظ، شمس‌الدین محمد. دیوان حافظ. تصحیح و تحشیه محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: ققنوس، ۱۳۷۸.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. این‌کیمیای هستی. به کوشش ولی‌الله درودیان. تبریز: آیدین، ۱۳۸۵.
- شهری، جعفر. قند و نمک. تهران: معین، ۱۳۸۴.
- عینی، صدرالدین. یادداشت‌ها. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- فیگوئروا، دن گارسیا دیسلاوا. سفرنامه فیگوئروا. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
- کلاویچو، روی گزالس. سفرنامه کلاویچو. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

پی‌نوشت‌ها:

۱. صدرالدین عینی. یادداشت‌ها. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
۲. عینی، یادداشت‌ها، ص ۱۱۸.
۳. مقایسه جشن‌های مردمی و حکومتی و شرح آن در منابع موضوع پژوهشی گسترده است. برای مقایسه این جشن با جشن‌های حکومتی در زمان تیمور و در شهر سمرقند، نک: کلاویچو، سفرنامه کلاویچو، ص ۲۴۸. نیز برای مقایسه با جشن‌های مردمی در دوره صفویه و آگاهی مفصل از این‌گونه جشن‌ها در شهرهای مختلف ایران، نک: فیگوئروا، سفرنامه فیگوئروا.
۴. شفیعی کدکنی، این‌کیمیای هستی، ص ۱۳.
۵. یادداشت‌ها، ص ۱۹۱.
۶. شاعر ایرانی دوره مشروطه که با اشعار هجایی خود از پیش‌گامان شعر نو به شمار می‌آید. او در آن روزگار در شوروی می‌زیست.
۷. مقدمه مصحح بر یادداشت‌ها، ص ۳۰.
۸. یادداشت‌ها، ص ۳۱.
۹. معمولاً دیوار گلین را برای استحکام و تراز بهتر لایه‌لایه می‌سازند و گاهی بین هر دو لایه را برای ایستایی یک رج خشت می‌گذارند. ارتفاع هر لایه پاخته کمابیش حدود یک متر است و اندازه دیوار را با تعداد پاخته‌هایش می‌سنجند؛ مثلاً سه پاختگی، یک و نیم پاختگی. در زبان فارسی رایج ایران، کلمه‌ای مترادف یا مشابه این نیافتیم.
۱۰. پایگه در زبان مردم بخارا در همان معنایی به کار می‌رود که واژه عربی «صف‌العمال» در ادبیات فارسی و اصطلاح «پی‌ماچان» در ادبیات اهل تصوف به کار می‌رفت، یعنی مکان‌کندن کفش‌ها در حجره یا اتاق. برای آگاهی بیشتر، نک: حاشیه قزوینی و غنی بر این مصراع از حافظ: «به پی‌ماچان غرامت بسپریین». اما کفش‌کن در زبان تاجیکی خود فضای معماری مجزایی است؛ چنان‌که در چند سطر پایین‌تر می‌خوانیم: «کفش‌کنش در پایگه خودش بود». با سیاسی از دوست فرزانه آقای فرهاد نظری برای تذکار درباره لزوم یادآوری این نکته.